

واکاوی علل و پیامدهای حمله نادر به هندوستان

مجید علیپور شیرجوپشت^۱

محمدحسین علیزاده^۲

چکیده:

لشکرکشی نادر به هند در پی عدم همکاری دولت آن کشور در باب حل مسأله افغان‌ها، اگرچه برای شخص نادر شهرت و ثروت بسیاری به همراه آورد؛ اما تأثیرات بسیار زیانبار و دنباله‌داری برای شبه قاره هند و بعدها برای ایران در پی داشت. این دوره از معدود زمان‌هایی بود که روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه میان دولت‌های ایران و هند به تخاصم و جنگ منجر شد، در نتیجه این جنگ و سیاست غارتگرانه به کار گرفته شده در طی آن پوشالی بودن اقتدار، بی کفایتی و عدم تسلط مغولان حاکم بر هند کاملاً آشکار شد و اندک زمانی بعد از آن با افتادن شبه جزیره به دست استعمار انگلستان، برای مدت‌های مدیدی روابط هندوستان با ایران تابع سیاست فاتحان جدید شد. در این پژوهش تلاش خواهد شد به روش توصیفی-تحلیلی علل این جنگ و پیامدهای آن بر سرنوشت دو کشور در طی سال‌های ظهور نادر (۱۱۴۲ قمری) تا وفات وی (۱۱۶۰ قمری) مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: دهلی، محمدشاه، معاهده شالیمار، نادر، واقعه شاه جهان آباد.

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی، alipour5863@gmail.com
۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی، Alizadeh2451@yahoo.com

سرزمین هند که گاه در منابع آن را "شبه قاره" می‌نامند، سرزمین وسیعی شامل کشورهای کنونی هندوستان، پاکستان، نپال، بوتان، بنگلادش، سریلانکا و بخشی از افغانستان بوده که اقوام گوناگون با اعتقادات و آیین‌های دینی متفاوت در طول تاریخ به آن کوچ کرده و یا هجوم برده‌اند. گذرگاه خیبر (شمال غربی هند) مسیر اصلی اغلب این مهاجرت‌ها و هجوم اقوام گوناگون به داخل شبه قاره بوده است. آریاییان، هخامنشیان، یونانیان، مسلمانان و مغولان، اغلب از این ناحیه به هند قدم نهادند.

آنچه راه ورود اسلام و به تبع آن حکومت‌های مسلمان در هند را هموار کرد، هجوم‌های سلطان محمود غزنوی در قرن دهم میلادی (۳۸۹ تا ۴۲۱ قمری) زیر لوای اسلام و جنگ با کافران بت پرست بود. در پس این حملات و ضعف حکومت‌های محلی هند، اولین حکومت مسلمان هند به نام "غلامان مسلمان" در هند تشکیل شد و در سال ۱۵۲۶م "بابر" با تسلط بر هند سلسله موسوم به "گورکانیان هند" را بنیان گذاشت.

پادشاهان سلسله مغولان (گورکانیان) هند از ۱۵۲۶م تا ۱۸۵۷م بر بخش بزرگی از شبه قاره هند فرمانروایی می‌کردند. در این دوران که عمدتاً مصادف با حاکمیت پادشاهان مقتدر صفوی تا شاه عباس کبیر در ایران بود روابط بسیار گرمی میان دو کشور وجود داشت و هیچ یک از دولتین از جانب دیگری احساس ناامنی و تهدید نمی‌کرد. اگرچه حمله نادر به هند (۱۷۳۹م) مقدمات انقراض این امپراطوری را فراهم کرد، اما روابط دو کشور مدت‌ها پیش از حمله نادر به حالت خصمانه رسیده بود.

در دوران حکومت "اورنگ زیب" در هند، روابط میان دو کشور تا بدان حد ضعیف شد که به قطع کامل روابط انجامید. هجوم افغان‌های غلزایی به ایران و از هم پاشیده شدن شیرازه دولت صفوی، فرصتی شد تا سرباز لایقی چون "نادر" خود را به شاهزاده مدعی و گریخته صفوی (طهماسب دوم) بشناساند و مدتی بعد اصلی‌ترین عامل سرکوب و اخراج یاغیان شود. پیش از شکست قطعی شورشیان، نادر که اکنون قدرت اول کشور بود، مکاتباتی با محمدشاه (پادشاه وقت هندوستان) صورت داد تا از همراهی آن دولت با

ایران در جنگ با شورشیان اطمینان حاصل کند؛ اما به نتیجه نرسیدن این مکاتبات و پاسخ‌های دو پهلوی شاه هندوستان نهایتاً کار را به جنگ میان دو کشور کشاند.

ورود نادر به عرصه قدرت

ویژگی‌های ذاتی و فردی نادر از شاخص‌ترین وجوه پیشرفت و ارتقاء موقعیت او بود. (نامه‌های کشیشان، ۱۳۷۰: ۱۱۵) نادر در اوایل جوانی ظاهراً به عنوان تفنگچی به محافظت از کاروان‌های تجارتی می‌پرداخت و بعدها به خدمت حاکم ابیورد (باباعلی) درآمد. این ماجرا نقطه عطفی در زندگی نادر بود. لیاقت و تهوری که او در مبارزه با اشرار منطقه از خود نشان داد بسیار مورد توجه حاکم قرار گرفت. پیروزی وی در نبردی بر علیه ترکمانان غارتگر منطقه تا بدان حد ارزش داشت که با رسیدن اخبار آن به اصفهان و شاه سلطان حسین، باعث ابراز خوشحالی بسیار گردید. خبر این پیروزی را خود نادر از جانب حاکم ابیورد به اصفهان برد و در ازای آن هدیه ارزشمندی (یکصد تومان) از سلطان گرفت. ازدواج حاکم ابیورد با مادر بیوه نادر و بعداً ازدواج نادر با دختر حاکم، پیوند مستحکم و استواری میان این خادم و مخدوم به وجود آورد، به گونه‌ای که باباعلی در اواخر عمر عنان تمامی کارها را به نادر سپرد. وی پس از فوت باباعلی به حکومت ابیورد رسید و استعدادش در جنگ‌های محلی موجب شد که آوازه‌اش به شاه طهماسب دوم برسد. (آوری، ۱۳۷۸: ۲۰-۲۳) در چنین شرایطی طهماسب دوم پادشاه آواره صفوی که به هر سو برای پیدا کردن یار و یآوری سرگردان بود و حتی برای جلب حمایت روس‌ها و عثمانی‌ها حاضر به دادن امتیازاتی به آنها شده بود، وارد خراسان شد، نادر فرصت را مغتنم شمرد و عریضه‌ای به شاه طهماسب فرستاد و اظهار کرد که:

"می‌خواهد روی به آستان دولت آشیان که کعبه آمال و قبله اقبال و کامرانی است آورده و هرگاه رقم مطاع به سرافرازی این بنده صادر شود سپاه افشار و اکراد و غیره را فراهم آورده خود را به درگاه جهان پناه می‌رساند." (حدیث نادر شاهی، ۲۵۳۶: ۶)

در حقیقت نادر از طهماسب به عنوان مظهر و نمادی که مردم ایران زیر پرچم او گرد می‌آمدند، استفاده کرد. (فوران، ۱۳۷۷: ۱۳۰) وی پس از کسب موفقیت‌های بسیار در

سطح محلی، ملی و بیرون راندن اشغالگران ترک، روس و سرکوب افغانه و اعاده آرامش و امنیت به کشور، در حالی که مرزهای قطعی کشور جز در فندهار به حدود طبیعی خود رسیده بود، تصمیم گرفت که به نیت اساسی خود برای کسب مشروعیت و حاکمیت به عنوان تنها نماینده حقیقی توده‌های ایرانی عمل کند. او به حقیقت در این تاریخ، گرامی‌ترین فرزند کشور برای تصاحب تاج و تخت بود. (شعبانی، ۱۳۷۸: ۵)

پس از سرکوب شورشیان و راندن متجاوزین روس و عثمانی از مرزها، نادر برای برگزاری مراسم نوروزی سال ۱۱۴۸ قمری مقرر داشت که جمیع نمایندگان اعیان، رؤسای ایران، روحانیان، بزرگان و حکام ولایات به دشت مغان دعوت شوند. جمعیت حاضر در این مراسم را تا صد هزار تن نوشته‌اند. وی در بامداد نوروز پس از احضار کامل مدعوین اظهار داشت: من آنچه حق کوشش بود به جا آوردم و مملکت را از تجاوز روس و عثمانی نجات بخشیدم و متجاسران افغان را بر جای خویش نشاند، اکنون نیاز به استراحت دارم و از شما می‌خواهم که طهماسب یا فرزندش عباس را که هر دو زنده‌اند، یا هرکس دیگری را که مایلید به سلطنت انتخاب کنید. ظاهراً نزدیکان نادر همچون "بیگ جلایر" و "میرزا گلی" در میان جمع به راه افتاده و آنان را برای وادار کردن نادر به قبول امر سلطنت راهنمایی می‌کردند. سرانجام همه حاضران اعلام کردند که نادر شایسته‌تر از همه برای پادشاهی است و به وی اصرار کردند که این مقام را قبول کند. بدین ترتیب نادر با تاجگذاری در دشت مغان، تأسیس سلسله افشاری را اعلام نمود. (همان: ۳۶-۳۷)

روابط ایران و هند در دوره صفویه

زمینه مراوده بین امپراطوران مغول کبیر در هند با پادشاهان صفوی معاصر آنها، براساس روابط شخصی اجداد بلافصل آنها [از رابطه تیمور و شیخ حیدر تا دیگران] فراهم آمده بود. اتحاد شاه اسماعیل و بابر و دوستی همایون و شاه طهماسب نمونه‌هایی از این مراوده دوستانه بودند. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۳)

مراودات میان دو کشور ابعاد متنوع و وسیعی از دیپلماسی، ادبیات، بازرگانی، مذهب و... را شامل می‌شد و رفت و آمدهای تجاری وسیعی بین دو کشور وجود داشت. اما در اواخر دوران این دو امپراطوری بزرگ آسیایی، همانگونه که قدرت آنها رو به ضعف می‌نهاد، روابط میان آنها نیز به صورت مداوم تنزل می‌یافت.

در دوران حکومت اورنگ زیپ در هند که مصادف با حکومت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بود، روابط میان دو کشور تا بدان حد ضعیف شد که به قطعی کامل انجامید. از یک طرف حمایت‌های اورنگ زیپ در سال ۱۶۸۸م از احمد خان حاکم ایرانی هرات که بر ضد شاه شورش کرده بود، و از افغانان غلزایی به این امید که "اراضی از دست رفته امپراطوری را مسترد کند"، و از طرف دیگر فرار پسر او "محمداکبر" (که یک بار علیه اورنگ زیپ قیام کرد و تاج پادشاهی را بر سر نهاد) به دربار ایران و استقبال گرم شاه سلیمان از او، ضربه محکمی بر روابط میان این دو کشور وارد آورد، به ویژه آنکه شاه بعدی ایران، سلطان حسین نیز به این حمایت‌ها ادامه داد و حتی محمداکبر را در نزدیکی قندهار نگه داشت تا در صورت بروز واقعه‌ای مانند مرگ اورنگ زیپ، بلافاصله با کمک ایران به این منطقه لشکرکشی کند. (همان: ۲۰۱ - ۲۰۲) اهمیت منطقه قندهار به عنوان نقطه تلاقی منافع ایران و هند همانند دوره های متأخر در همان زمان نیز حایز اهمیت و محل تأمل بود. (رویمر و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۲۶) به لحاظ درک همین موقعیت جغرافیایی بود که پیشینیان شاه سلطان حسین برای حفظ حاکمیت ایران بر این منطقه کوشیدند. در مراحل واپسین ایام صفویه این حساسیت در دربار صفویه رو به افول گذاشت و همانند موارد دیگر در بازی‌های درباری کمتر مورد توجه قرار گرفت و از اولویت‌های شاه و درباریان محسوب نشد. (سیوری، ۱۳۸۶: ۲۰۹) اورنگ زیپ هم که از این تحرکات بی‌اطلاع نبود مراوداتی را با تورانیان حاکم بر بخارا و بلخ صورت داد، در مکاتبات صورت گرفته اعتقادات مشترک مذهبی، خصوصیت مشترک با صفویه و مذهب رسمی اعلام شده آنها مورد تأکید قرار می‌گرفت. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۱-۲۰۲)

اما دو دولت ایران و هند، دچار چنان مشکلات عظیم و غیرقابل حلی در داخل مرزهای خود شده بودند که عملاً هیچ یک (حتی اگر قصدی هم می‌داشتند) توانی بیش از آن برای دخالت در امور یکدیگر در خود نمی‌یافتند. پس از مرگ اورنگ زیپ نیز اتفاق قابل

تأملی روی نداد و روابط میان دو دولت متشنج یا بی‌اهمیت بود. اگرچه برادرزاده و جانشین اورنگ زیپ (که تمایلات شیعی داشت و متهم به طرفداری از ایرانیان بود) تمایلاتی به برقراری مجدد رابطه با صفویان از خود نشان داد، اما اوضاع نابسامان ایران در این عصر باعث شده بود که اندک هوش و حواس سلطان حسین و درباریان، متوجه مسائل داخلی باشد و در جهت بهبود مناسبات با امپراطوری همسایه اقدامی صورت نگیرد. (همان: ۲۰۷)

دیپلماسی نادر با محمدشاه گورکانی

پس از استقرار نادر بر اریکه سلطنت، این احساس برای دربار و مردم ایران قابل درک بود که با وجود گوشمالی سرکشان مهاجم، هنوز ریشه‌های خطر خشکیده است و به خصوص عوامل طغیان و خرابی‌های بی‌شمار به مجازات اعمال ناصواب خود نرسیده‌اند. به ویژه آنکه تحریکات مکرر سلطان حسین حاکم قندهار هنوز ادامه داشت. نادر پس از تاجگذاری و سرکوبی یاغیان بختیاری، موقع را برای استرداد قندهار و رسانیدن کشور به مرزهای طبیعی مناسب دید؛ از این رو با گردآوری سپاه و تجهیز آن در سال ۱۱۴۹ قمری عازم تسخیر قندهار شد. (شعبانی، ۱۳۸۷: ۳۹)

نادر دربار دهلی را از لشکرکشی خود به افغانستان آگاه نمود و درخواست کرد که به هیچ یک از فراریان اجازه ندهند که به آن طرف مرز پناهنده شده و تحت حمایت دولت هند قرار گیرند. به همین جهت نادر، "علی مردانخان شاملو" را جهت مذاکره روانه هندوستان نمود. (سایکس، ۱۳۶۸: ۳۷۸) محمدکاظم مروی در کتاب عالم آرای نادری در این خصوص می‌نویسد:

"از عظمای و رؤسای طایفه افغانه منطقه خلافی می رفت، نامه مودت به والی هندوستان نوشت به شرح: «چون طایفه مذکوره شورش طلب و منشأ اختلال این دولت شده، هرگاه از آن صوب فرار و بدان حدود متوجه شوند، طایفه مخذوله را در آن مملکت راه نداده، در انهدام آن جماعت شما نیز سعی فرمایید ...» مع هذا دوبار دیگر در آن خصوص اعلام فرموده، در هر مرتبه پادشاه و ارکان آن دولت به صلاح خود تغافل ورزیده

و جوابی که مقرون به طریق یگانگی بوده باشد به او نفرستاده و در آن باب دفع الوقت می نمودند... " (مروی، ۱۳۷۴: ۵۵۲)

اکثر مورخین اصلی ترین علت حمله نادر به هندوستان را فرار شورشیان افغان غلزایی به آن سرزمین و عدم توجه دولت هند به هشدارهای ایران در این باره دانسته اند. نادرشاه در سال ۱۱۴۹ قمری (۱۷۳۶م) برای از بیخ و بن کردن ریشه ناآرامی های قندهار که در آن برانگیختگی های بیگانگانی چون دربار هند و انگلیس را می دید، راهی خاوران شد و پس از چیرگی بر آن، میرحسین، برادر محمود غلزایی را که بر قندهار فرمان می راند دستگیر کرد. سران غلزایی پس از سقوط شهر به هند گریختند و با دریافت یاری از محمدشاه گورکانی پی در پی به مرزهای خراسان تاختند. نادرشاه برای جلوگیری از شورش دوباره هرات، سفرای به دربار هند فرستاد، اما این پیام ها کارساز نشد و غلزایی ها همچنان می تاختند و چپاول می کردند و سپس به کابل و غزنین که زیر پرچم گورکانیان هند بود می گریختند. (پرتو، ۱۳۸۸: ۲۴)

نادر به خوبی اصول دیپلماسی را رعایت می کرد و حتی المقدور تلاش می نمود که اصول همجواری مسالمت آمیز را رعایت نماید، اما افغانان فراری که به هندوستان گریخته بودند، هر از چندی به مرزهای ایران حمله می کردند و پس از وارد کردن خساراتی، مجدداً به هند فرار می کردند و این عمل در طی سال چند بار تکرار می شد، نادر متوجه شد که شاه هند ظاهراً بنای بر دوستی و مسئولیت پذیری ندارد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۸: ۱۶۴)

تذکرات سفیر دوم نادر هم در این باب سودی نبخشید و علی رغم دریافت وعده مساعدت در عمل، اتفاق جدیدی روی نداد. نادر سومین سفیر خود را نیز فرستاد^۱ و با آنکه از او خواسته بود که تقاضای وی از شاه گورکانی را به صراحت مطرح کند و اتمام حجت نماید که در صورت ادامه یافتن حمایت دولت هند از یاغیان افغان اقدام به جنگ با آن دولت خواهد کرد. (همان: ۱۶۵) اما دربار مغول پاسخی به نامه نادر نداد و با آنکه به سفیر تأکید شده بود بیش از ۴۰ روز در هند نماند؛ دربار دهلی سفیر را به مدت یک

۱. سفیر سوم وی محمدخان ترکمان نام داشته است.

سال معطل نگه داشت. هندیان حیران بودند که به نامه نادرشاه چه جوابی بدهند، آنها فکر می‌کردند که معطل ساختن سفیر یک خط مشی سیاسی است! و منتظر بودند که شاید حادثه‌ای پیش آید. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۱۹)

محمدشاه اگرچه در پاسخ به سفرای قبلی، قول‌های مبهم همکاری داده بود، اما عدم تمایل او به همکاری هم در پیغام‌ها و هم در عمل به وضوح مشاهده می‌شد. وی در پیغامی به نادر عنوان داشته بود که:

"در حال حاضر که سپاه بیشمار مغول (سپاه ایران) در کابل مستقر شده‌اند، چگونه افغانه تهیدست جرأت می‌کنند از مرز عبور کرده و به هند بیایند؟!". (همان: ۲۱۶)

در این نامه همچنین اظهار شده بود که نگهداری سپاه در مرز ایران و هند بیش از عده مورد توافق برای ایران شایسته نیست.^۱ (همان)

چنین پاسخ‌های غیر دقیقی که خواسته‌های نادر را در مورد تعیین فرمانده و لشکر برای جلوگیری از فرار افغانه به هندوستان و یا جلوگیری از حملات و غارت‌های آنها نادیده می‌گرفت، از سوی دیگر معطل کردن بیش از اندازه سفرای که خود دلیلی بر کم‌میلی و حتی توهین به کشور مزبور قلمداد می‌شد و مهم‌تر از همه قتل آخرین سفیر نادر به دست حاکم جلال‌آباد که حاوی نامه اعتراضی برای محمدشاه بود، نادر را مصمم به جنگ با هندوستان کرد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۸: ۱۶۵) اما با این وجود، به نظر می‌رسد که بهانه‌های جنگ بسیار بی‌اساس بوده است، نادر رنجیده خاطر بود که چرا به سفرای او در باب منع فراریان افغان به خاک هندوستان جواب مقتضی داده نشده است، در صورتی که در ورای این بهانه‌ها عواملی دیگر نهفته بود. (مینورسکی، ۲۵۳۶: ۶۳)

رفتار سیاسی محمدشاه در رابطه با ایران، به طور کامل بیانگر عدم تفاهم و همکاری وی با نادرشاه بود. قصور او در ارسال سفیری به ایران جهت تبریک رهایی آن کشور از اشغال افغانه، جواب‌های طفره آمیز به نامه‌های شاه طهماسب و عباس سوم (که در واقع نامه‌های نادر بوده‌اند)، معطل کردن سفیر نادر و سکوت بیش از اندازه او نسبت به

۱. این امر بایستی اشاره به وجود توافق نامه‌ای قبلی میان ایران و هند در مورد نگهداری تعدادی معین سپاهی در مرزها باشد.

نامه‌های ارسالی، صرف نظر از تجسم بی‌لیاقتی و کودنی امپراطور مغول و وزرای او، دولت مغول را از لحاظ سیاسی و آداب سفارتی دچار خطای بزرگی کرد. "سر جادونث سرکر" اظهار می‌دارد که نادر "استاد سیاست و سیاستمداری" برای اعلام جنگ به هند حالت مناسبی ایجاد کرد. او به راهی قدم گذاشت که مطمئناً هیچ یک از ملل بیطرف و دوستدار قوانین بین‌المللی، هجوم وی به هندوستان را نمی‌توانند به عنوان یک اقدام تجاوزگرانه بی دلیل، محکوم کنند. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۱۹)

حمله نادر به هندوستان

حمله نادر به هندوستان با حمله به کابل و غزنین شروع شد، تصرف این دو شهر زمان زیادی نبرد، با این حال نادر باز هم سفیری به سوی دربار هند فرستاد که در نامه، امپراطور هند را به عهدشکنی در بستن مرزهای خود بر روی افغانه و بازداشت سفیر ایران متهم کرد و خاطر نشان کرد که افغانه برای هند به مراتب بیشتر از ایران زیان آورند، بنابراین حکومت هند باید در تنبیه آنان با نادر همکاری نماید... اما چنین نامه‌ای هرگز به دربار دهلی نرسید چرا که سفیر او را در جلال‌آباد کشتند و خبر قتل او باعث شد که نادر در ژانویه ۱۷۳۹م (۱۱۵۱ قمری) به دولت هند اعلان جنگ بدهد و در فاصله کوتاهی پیشاور را تسخیر کند. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۸: ۱۶۵)

این نامه آخرین فرصتی بود که نادر به امپراطور هند داد. با این حال پادشاه هند به جای توجه به نگرانی‌های دولت ایران، مشغول تدارک سپاه برای جنگ شد. میرزا مهدی‌خان استرآبادی در این باره در درّه نادری می‌نویسد:

"به عرض [نادر] رسید که حضرت محمدشاه والاحاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول به جمع‌آوری سپاه است، شرحی نگارش یافت با این مضمون: چون نواب همایون، ما هم ترکمانیم و آن حضرت هم از دوحه ترکمانیه و سلیل گورکانیه و سواهی دوستی امری مذکور خاطر نبود، بنابر آنکه از افغانه نسبت به هندوستان بیشتر از ایران بی اعتدالی واقع شده بود مظنون خاطر ما اینکه البته تنبیه آن طایفه، مرغوب طبع امناء آن دولت خواهد بود، به این عقیده ایلچیان فرستادیم در باب سد راه آن طایفه اظهار

نمودیم، متعهد گشتند، باز ایلچی دیگر یادآوری کرد... همان جواب را شنیدیم، ثانی الحال که خلاف آن ظاهر شد، محمدخان را روانه کردیم؛ یک سال او را نگه داشته به جواب نپرداختید... از قراریکه معلوم می‌شود جمعی در سرزمین آن دولت ریشه تصرف فرو برده، پادشاه والاجاه را بر این امور مکلف می‌سازند... حال که اعیان آن دولت در اراده خود راسخ بوده و جمعیت خود را درست می‌نمایند و آن والاجاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و امداد ایشان کرده... ان شاءالله تعالی بعد از آنکه خودآزمایی کردند و خوب ضرب دست جنود مسعود را دریافتند، چنانچه از معرکه راه سلامت گرفتند، باز اگر عفوی درباره ایشان بعمل آمد بنابر خواهش و التماس آن جناب خواهد بود." (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۱۹)

با این حال پاسخ محمدشاه پاسخی دوستانه و مسالمت‌جویانه نبود، بلکه جمع‌آوری عده و عده و تجهیز لشکریان بود.

"محمدشاه که از حرکت نادر اطلاع حاصل نمود، فرمایشات بر کل ممالک هندوستان تا سر حد دکن و تبت قلمی و لشکر هر دیار را به حضور خود طلب نمود... در اندک فرصتی موازی نهصدوپنجاه هزار سپاهی در رکاب پادشاهی حاضر گردیدند و موازی دو هزار عراده توپ و موازی دوازده هزار تن صف پوزن تدارک دیدند..." (مروی، ۱۳۷۴: ۷۰۸)

جدای از ماجرای جنگ که تفصیل آن در این جا ضرورتی ندارد، سپاه ایران در جنگ کرنال بر هندیان غلبه کرد. پس از شکست شاه مغول، نظام‌الملک از سوی محمدشاه برای مذاکره به اردوی نادر آمد، توافق شد که نادر در ازای دریافت پنج میلیون روپیه (۵۰ لاک) غرامت به صورت اقساط به ایران بازگردد. چند روز بعد محمدشاه به اردوی نادر آمد و ظاهراً به عنوان "مهمان" و در حقیقت اجبار و به صورت گروگان نزد نادر ماند. نادر سپاه مغول را در جای نامناسبی خارج از دهلی تحت نظر نگه داشت، به گونه‌ای که ارتش مغول حتی از لحاظ تأمین خوراک هم کاملاً وابسته به او بود... (آوری، ۱۳۸۷: ۵۷)

بررسی علل حمله نادر به هندوستان

در اینکه هدف اولیه و اصلی نادر از تهاجم به هندوستان، قطع تجاوزات افغان‌ها بوده و یا کسب ثروت و پول برای تأمین مخارج لشگرکشی‌های خود در غرب و شمال ایران، میان تاریخ‌نگاران اختلاف نظر وجود دارد.

۱- به عقیده بسیاری از مورخین مهم‌ترین علتی که نادر به هندوستان لشکر کشید این بود، که وی هر بار به طرف شرق ایران برای سرکوبی یاغیان غلزائی، ابدالی و بلوچ حرکت می‌کرد، آنان که توان استقامت در برابر نادر را نداشتند از مرز می‌گذشتند و به سوی هندوستان می‌گریختند و در آنجا پس از تجدید قوا و استراحت کامل بار دیگر بر می‌گشتند و ایجاد مزاحمت می‌نمودند، به همین دلیل بود که نادر مرتباً سفرایی به هندوستان فرستاده و گله می‌کرد، که چرا مقامات هندی از فرار و پناهنده شدن این آشوبگران جلوگیری نمی‌کنند. (میمندی‌نژاد، بی‌تا: ۵۵۳؛ مالکم، ۱۳۸۲: ۳۵۹؛ سردادور، ۱۳۵۴: ۵۰۱) عدم تنبیه و تأدیب فراریان توسط محمدشاه گورکانی باعث شد تا نادرشاه به سوی هندوستان حمله کند و صدمات سنگین و جبران ناپذیری را بر این کشور وارد نماید.

۲- برخی دیگر از مورخان به صراحت اقدامات دیپلماتیک نادر را بهانه جویی‌هایی برای حمله به هند و غارت و تاراج ثروت‌های افسانه‌ای آن برای تأمین هزینه‌های لشگرکشی‌های آینده‌اش می‌دانند. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۲۱؛ لکهارت، ۱۳۷۷: ۱۲۳) به نظر می‌رسد، نادر از مدت‌ها پیش در فکر حمله به هندوستان بوده است. سال‌ها آشوب و ناامنی و جنگ، بنیه اقتصادی جامعه را نابود کرده بود و نادر برای تداوم لشگرکشی‌ها و جنگ‌های ناگزیر خود در آینده نیازمند منبع مالی بزرگی بود که تأمین آن در داخل کشور ممکن نبود. از این رو نادر خود را ناچار دید که برای تأمین احتیاجات ارتش، مناطقی را به تصرف در آورد، در چنین شرایطی هیچ نقطه‌ای مناسب‌تر از هندوستان نبود، از طرفی سفیران و نمایندگان هم که به دربار هند رفته بودند حتماً در بازگشت، نادر را از ثروت‌های بیکران و هنگفت آن دیار و در عین حال سستی وضع دربار هند آگاه ساخته بودند. استرآبادی در این زمینه می‌گوید:

"هند مملکتی است وسیع و عریض که هوایش در مزاج شکست دلان تأثیر مومیایی دارد، شجرش عرعر و حجرش مرمر، و دیه و قرایش طیره (باعث خجالت) ملک بربر... کشوریست پرحاصل و منافع و تمدن آن مرغوب طبایع... از وفور ریاحین گوناگون، رشک نگارخانه چین است، نه خطا کردم، بهشت روی زمین است..." (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۴۰۳)

آیا ممکن است که چنین اوصافی باعث شده باشد آخرین جهانگشای شرق،^۱ طمع به مال و ثروت آن سرزمین نموده و بهانه‌هایی برای آغاز جنگ و غارت آن سرزمین برای تأمین هزینه لشگرکشی‌های آینده خود فراهم کرده باشد؟

درباره مال دوستی نادر تا پیش از دست یابی به ثروت و غنائیم عظیم در هندوستان روایاتی وجود دارد. مثلاً زمانی که یکی از جاسوسان نادر از اردوی هندوان به نزد او می‌آید و ضمن دادن اخبار مربوطه (برای نشان دادن اوج بی‌لیاقتی و بی تفاوتی هندیان)، خبر از ربودن مقداری جواهرات از چادرهای فرماندهان هندی می‌دهد، نادر با خنده سهم خود را می‌طلبد و چون حدس می‌زده که جاسوس تمام اموال سرقتی را لو نداده باشد او را زیر چوب فراشان به حرف می‌آورد! از سوی دیگر وی نیاز شدیدی به تأمین منابع مالی به جهت ادامه لشگرکشی‌ها داشت و علی‌رغم دستورات شدیدی که برای تأمین هزینه لشگرکشی‌های خود به مسئولان داده بود، به خوبی به ناتوانی اقتصاد ایران برای تأمین آن هزینه‌ها آگاهی داشت. مثلاً زمانی که نادر مشغول جنگ با بختیاری‌ها بود، برای جنگ بعدی خود در قندهار دستوری مبنی بر پرداخت ۱۸۰۰۰ تومان به حکمران اصفهان داد. در زمان اجرای این دستور در گمبرون مأموران شاه اقدام به مصادره گسترده اموال کردند و چنان شدت عملی به خرج دادند که تقریباً همه مردم آنجا به افلاس دچار شدند. (لکه‌هارت، ۱۳۷۷: ۳۷۶) و یا در کرمان آنچنان مردمان را لخت کردند و همه چیزشان را مصادره نمودند که به مدت ۷-۸ سال مردمان آن ایالت با قحطی روبه رو بودند (لمبتون، ۱۳۴۵: ۱۳۲) آنچه در اصفهان، گمبرون و کرمان انجام

گرفت بلاشک در سایر مناطق ایران نیز با بی رحمی صورت گرفته بود. (لکه‌پارت، ۱۳۷۷، ۳۷۶)

همچنین گزارشاتی وجود دارند که تأیید می‌کنند قصد نادر از این لشگرکشی کسب غنایم و پول از هندوستان بوده است. به عنوان مثال نویسنده ناشناس کتاب حدیث نادرشاهی^۱ در گزارش‌هایی که آورده به چنین نیتی از سوی نادر اشاره می‌کند و پس از آوردن مقدماتی درباره فساد موجود در دربار هند، خرابی اوضاع و ضعف درونی آن می‌آورد که:

"والی ایران که نادرشاه است از استماع کیفیت خرابی سلطنت هندوستان و بیاتفاقی امریان آنجا فی الفور قصد مبهم نموده، جمعیت بسیار به سان مور و ملخ فراهم آورد که: هفت اقلیم را بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر" (حدیث نادرشاهی، ۲۵۳۶: ۴۲)

از خود نادر هم به هنگام حرکت دادن سپاه برای جنگ نقل شده است که: "پیروزی و کامیابی ما، مردم غیرتمند ایران را بسیار سربلند خواهد کرد. شکست و خرد شدن دشمن در این نبرد عظیم که در پیش داریم نه تنها ما، بلکه همه قشرهای مردم را از گنجینه‌های پر ارزش هندوستان بهره‌مند خواهد کرد. به راه بیفتیم که خداوند با ماست." (نجمی، ۱۳۷۶: ۱۵۲)

همچنین آورده‌اند که نادر پس از شنیدن اقدامات محمدشاه و درباریان او برای جمع آوری سپاه و آماده شدن برای جنگ با خوشحالی گفته که: "این، آن بود که ما می‌خواستیم." (استرآبادی، ۱۳۲۴: ۳۴)

البته از برخی درباریان و مقامات هندی هم نام برده می‌شود که به سبب دشمنی‌ها و حسادت‌های خانگی، نادر را به فکر تهاجم به آن کشور انداخته‌اند. کسانی چون "نظام الملک" حاکم دکن و فرمانده سپاه هند در جنگ کرنال و "سعادت خان" حاکم اود و از فرماندهان سپاه هند در این جنگ از این جمله‌اند. نامه نظام‌الملک و سعادت‌خان در تشویق و تحریص نادر شاه به این مضمون است:

۱. دکتر رضا شعبانی مصحح کتاب حدیث نادرشاهی، ایشان را یکی از نزدیکان و درباریان نادر می‌داند.

"قبل از آنکه از رود اتک بگذرید خواهید دید که چقدر کفایت از ما ظهور خواهد رسید و چقدر حاضر خواهیم بود عبور قشون را سهل نمائیم." (تجلی‌بخش، ۱۳۴۶: ۱۰۵)

اما هنوی به درستی اعتقاد دارد که نادر پس از وقوف بر وضع امپراتور هند و ضعف ارتش او کسانی را که حاضر به شورش و یا موافق نقشه‌های او بودند تحریک کرد و به آنها وعده داد که در نتیجه موفقیت، از حمایت او و سایر مزایا بهره‌مند خواهند شد. (هنوی، ۱۳۴۶: ۱۸۴) اگرچه این اشخاص در تضعیف روحیه سپاه و سلطان هندوستان نقش بسیار مهمی داشتند اما در مجموع نمی‌توانند دلیلی برای حمله نادر به هند بوده باشند. به عبارت دیگر نادر از قبل تصمیم به این هجوم را داشته و اکنون تنها از فساد و اختلافات میان هندیان بهره‌برداری می‌کرده است.

۳- عده‌ای دیگر از نویسندگان و مورخان هم هدف نادر از حمله به هند را رساندن وسعت ایران به مرزهای باستانی و واقعی خود دانسته‌اند. محمدکاظم مروی در کتاب عالم آرای نادری در این خصوص آورده است که:

"نادر تاریخ ایران را به خوبی مطالعه کرده بود و قصد رسانیدن ایران به مرزهای تاریخی را داشت و به همین جهت پس از تسخیر هند و به زانو در آوردن شاه گورکانی از تصرف سرزمین‌های تازه چشم پوشید و فقط مرزهای ایران را به حدود طبیعی و جغرافیایی فلات ایران رساند" (مروی، ۱۳۷۴: ۲۲/۲-۲۸)

گفته می‌شود نادر حتی از زمانی که فرمانده‌ای گمنام و کم اهمیت در شمال شرقی ایران بود، در این فکر بوده که با جمع کردن افشارها، کردها و سایر قبایل مجاور، ایران را از چنگال دشمنان نجات دهد. (لکهارت، ۱۳۷۷: ۲۴۳)

در مقابل عده‌ای دیگر معتقدند که نادر قصد ادامه اشغال را داشته، اما واقعه "شاه جهان آباد" به او فهماند که حفظ و نگهداری شبه قاره هند کاری است بس مشکل که از عهده او خارج می‌باشد. لذا سیاست عاقلانه‌ای در پیش گرفت و در عهدنامه صلحی که با محمدشاه امضا کرد با ضمیمه کردن بخش‌هایی به مملکت ایران و گرفتن غرامتی سنگین، محمدشاه را کماکان به عنوان امپراتور هند ابقا کرد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۴: ۱۶۶)

نادر به خوبی می‌دانست که سپاه اندک او در سرزمین پهناور هند مستهلک می‌شود و امکان اداره چنان سرزمین بزرگی نیز از داخل ایران امکان پذیر نخواهد بود.

واقعۀ شاه جهان آباد

نادر به همراه محمدشاه در ۹ ذی الحجه ۱۱۵۱ قمری وارد دهلی شد. هندیان شهر را آذین بسته و جشنی بزرگ برپا کردند، از شاه فاتح با نهایت جلال استقبال شد. نادر طبق وعده، محمدشاه را در مقام خود ابقا کرد و محمدشاه هم در همان مجلس مهمانی جمیع نفایس خزاین اجدادی را نثار نادر کرد. (شعبانی، ۱۳۷۸: ۶۷۹)

اما سه روز پس از ورود نادر اتفاقی بس ناگوار روی داد. جریان از این قرار بود که در شهر شایعه شد محمدشاه در مجلس مهمانی نادر را مسموم و مقتول کرده است. این خبر به هندیان نیرو داد و در قسمت‌های مختلف شهر بر سر سربازان ایرانی ریختند و با آنها درگیر و عده زیادی را مقتول ساختند.

"جمعی از رجال سایره (بی سروپا) جسارت را بر خود قرار داده و از امر اتَّقُوا فِتْنَةً لِّاتَّصِبِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا... دیده بر بسته و با جمعی از هندوان وارونه کار بنگاب خوار (معتاد) به قدر سیصد چهار صد نفر متفق القول گردیدند که شبیخون بر سر اردوی صاحبقرانی زده... احدی را زنده باقی نگذارند..." (مروی، ۱۳۷۴: ۷۰۸)

به نادر خبر رسید که بلوای بزرگی در شهر به راه افتاده و مردم خشمگین، کمر به قتل سپاهیان ایرانی بسته اند. نادر سعی کرد که با دادن پیغام و حتی حضور در میان جمع، این بلوا را بخواباند، اما در این میان تیری هم به سوی او شلیک شد و این عمل باعث شد که نادر تصمیم نهایی را بگیرد.

"چون این دست اندازی از هندیان سرزد، بتأدیت رسوم ریاست، تأدیب آن جمع را از لوازم کشورگشایی دانسته، همان شب تواجیان (صاحب منصبان) را نهیب کرده، گروه گروه [سربازان ایرانی] را گرد کرده، منتظر ظهور فجر گردیدند... [با بر آمدن آفتاب] عزم تخریب ابنیه شهر نمودند و بدون تحقیق طائع (فرمانبردار) و طاغی، خشک و تر را ضرمۀ آتش فنا ساختند..." (استرآبادی، ۱۳۲۴: ۴۶۹)

در این قیام که در تمام شب دوام داشت می‌گویند هندیان بیش از ۲۵۰۰ سرباز ایرانی را به قتل رسانیدند. (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۶۵-۱۶۶) زمانی که نادر فهمید امرای هند در کار خواباندن انقلاب کوششی ننموده‌اند، حکم قتل عام عمومی را در دهلی صادر نمود.

لشگریان او از حدود سه ساعت از روز گذشته تا چهار بعدازظهر به این عمل زشت مشغول بودند که در نتیجه آن عده کثیری از مردم شهر قتل عام و قسمت مهمی از شهر سوزانده شد. در نهایت با خواهش تنی چند از سران هندی، نادر فرمان قطع کشتار و عفو باقی مردم را صادر نمود. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۶۷۹) میزان کشتارها تا بدان حد زیاد بوده که در منابع حتی رقم مبالغه آمیز ۲۰۰ هزار کشته هم ذکر شده است. (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۶۵-۱۶۶)

مؤلف کتاب حدیث نادرشاهی هم گزارشی مشابه از واقعه ارائه کرده است: "مردمان شهر در هر کوچه و راسته بازار که ایرانی‌ای را می‌دیدند همانجا می‌کشتند و تا شب مانده، قریب چهار یا پنج هزار مغیله^۱ کلاه پوش را کشتند... موافق حکم والا [سربازان] در کوچه‌ها و راسته‌ها منتشر شدند و در تمام ضلع‌ها قتل عام را شروع کردند و از زن و مرد و جوان و پیر و تندرست و بیمار و بچه و معصوم هیچکس را زنده نگذاشتند. هرکس به مقابل آنان می‌رسید فی الفور از ضرب شمشیر و تیر و تبر بر خاک عدم می‌غلطید. شمار مقتولان قریب نیم لک (پنجاه هزار) تن رسید و نقد و جنس و زر و زیور بسیار از طلا و نقره و جواهر و ظروف مسی و برنجی و پارچه‌های زری و غیره... کرورها از صرافان و جواهریان و سوداگران و غیره مردم ساکنان شهر از غنی و مفلس به غارت بردند و داکاین چوک سعدالله خان و چاندی چوک و نواحی مسجدجامع و... همه را آتش دادند..." (حدیث نادرشاهی، ۲۵۳۶: ۶۷)

شدت کشتار تا بدان حد بود که آن را تنها می‌توان با ایلغار و کشتار لشگریان تیمور در این شهر به سال ۱۳۹۸م مقایسه کرد. (لکه‌هارت، ۱۳۷۷: ۴۲۷)

با این همه تاکنون کسی از مورخان، نادر و ایرانیان را متهم نکرده‌اند که به عمد، شورش و بلوای شاه جهان‌آباد را برای غارت شهر به وجود آورده باشند. به ویژه آنکه نادر با شنیدن خبر اولیه شورش آن را باور نکرد و فریاد کشید که این توطئه‌ای از جانب برخی سربازان برای غارت شهر است. وی پس از آنکه از واقعی بودن شورش مطلع گشت و از بی‌تفاوتی و حتی همدستی چندتن از امرای هندی در شورش مطمئن شد؛ خود به

۱. هندوان گاه تا به امروز هم ایرانیان را مغول می‌خوانند.

سمت مسجد "روشن الدوله" رفت تا دروغ بودن شایعه را اعلام کند و هندیان را به آرامش بخواند، اما تیری که به سمت او شلیک کردند باعث لبریز شدن کاسه صبرش شده، فرمان کشتار و غارت را صادر کرد. (همان: ۴۲۴) با این حال این فرمان زمانی طولانی اجرا نشد و کمی بیش از یک نیم روز طول کشید و زمانی که بزرگان هندی همچون سربلندخان و نظام الملک آمدند و خود را به پای نادر افکنده و التماس کردند که نادر جان هموطنانشان را ببخشد؛ وی فرمان پایان کشتار را صادر کرد. (هنوی، ۱۳۴۶: ۲۱۷) اگرچه در منابع آمارهای متفاوتی از میزان مقتولان آمده است؛ اما صرف نظر از صحت میزان مقتولان و حجم غارتها، نفس این اقدام و شدت وحشیگری به کار گرفته شده، اهالی هندوستان را به عمق بی‌پناهی و ناتوانی خود در مقابل ارتشی جرار آگاه کرد و به آنها فهماند که حتی از سران به ظاهر قدر قدرت آنها هم در حوادثی اینچنینی به جز عجز و لابه و التماس برای اتمام کشتارها کاری بر نمی‌آید.

غرامت و تاراج

نادر پس از وارد کردن تلفاتی سنگین بر حیات نفوس در دهلی، به دریافت غرامت از پادشاه هند پرداخت. غرامتی که نادر از هند ستاند افسانه‌ای بود. شاه گورکانی بطریق عراضه (دوستی خالص) کلیه مخازن اجدادی... را تسلیم نادر کرد. سیل هدایا و مالیات‌ها از هر سو سرازیر شد و مبلغ ۱۵ کروڑ روپیه^۱ به نادر رسید. مرگ سعادت خان، سردار محمدشاه گورکانی (کسی که اشغال دهلی را به نادر پیشنهاد کرده بود) هم باعث شد که یک کروڑ از دارایی‌های او هم به نادر برسد! تاراج دهلی در پی واقعه شاه جهان را هم باید بر موارد فوق افزود.

اما جریمه دهلی هنوز پایان نیافته بود که، نادر دستور داد ۵۰ درصد مردم موظف به پرداخت مالیات هستند. به کوتوال (فرمانده شهربانی) دهلی فرمان داده شد که این مالیات‌ها را جمع آوری نماید. برآورد شده که جمعیت شهر در آن زمان بالغ به دو کروڑ بود، لکهارت حساب کرده که جمع کل مبالغ دریافتی ۷۰ کروڑ (۷۰۰ میلیون روپیه)

شده است. زمانی که گزارش حساب‌رسان به نادر تکمیل شد و حجم غیرقابل تصور اموالی که به دست آمده بود به نظر نادر رسید، فرمان داد که ایالات ایران برای مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود. او دستمزدهای عقب افتاده سربازان را پرداخت و معادل شش ماه (به قولی یک سال) به آنها انعام داد. سپس نوه بزرگ امپراطور اورنگ زیپ شاهزاده خانم کامبخش را برای پسرش نصرالله خواستگاری کرد. (آوری، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۸)

معاهده شالیمار

نادر سه ماه در دهلی ماند و در طی این مدت علاوه بر انجام مراسم زناشویی برای پسرش، به تکمیل باج و خراج و هدایایی که جمع کرده بود پرداخت، سپس برای بار دوم "محمدشاه گورکانی" را در پادشاهی هند تثبیت نموده، سفارش‌های لازم را در مورد او به درباریان و بزرگان هندی کرد و به آنان گفت:

"هرآینه آگاه شوم که یکی از شماها از فرمان شاه خود سرپیچی نموده‌اید، نام او از دفتر روزگار نابود خواهد شد. من هرکجا باشم بی‌درنگ خود را به هندوستان رسانیده، گناهکار را به سزای رفتار ناهنجارش خواهم رسانید." (لارودی، ۱۳۸۸: ۱۷۲)

محمدشاه هم در تشکر از این اقدام مناطق غربی سند را به ایران بخشید. به نظر می‌رسد که پادشاه هند، سرزمین‌های مذکور را داوطلبانه واگذار نکرد، در واقع موقعیت اجاب می‌کرد که هرچه ایرانیان می‌گویند بی‌درنگ پذیرفته شود. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۲۸)

پیش‌نویس معاهده شالیمار توسط "میرزا مهدی" منشی الممالک ایرانی تهیه شد. سپس نواحی معین دیگری نیز به ایران ضمیمه شد. نقاط اصلی واگذار شده به ایران به طور کلی به قرار زیر بود:

اول: تمامی سرزمین‌های غرب سند به طور دائمی به ایران واگذار شد.

دوم: نالاسنگره (هکرة سفلی) به جای رود سند، مرز میان ایران و مغولان تعیین شد و این ترتیبات موجب گردید که قسمت بیشتری درطرف ایرانیان قرار گیرد.

سوم: محل‌های معینی شامل "گجرات، سیالکوت، پرسرور (اکنون پرسور) و اورگ آباد" واقع در شرق سند از جهت مالی ضمیمه ایالت کابل شدند تا درآمد کابل را تأمین نمایند اما اداره آن به دست مغولان ماند.

به نظر می‌رسد که محال‌ها و پرگنه‌های^۱ ذکر شده در بالا برای همیشه به ایران واگذار شده باشد. جالب آنکه پس از آنکه حاکم کابل از نادر تقاضا می‌کند که آن محال‌ها و پرگنه‌ها را برای همیشه ضمیمه ایران کند، نادر آن را رد کرد، اما وقتی موضوع به گوش محمدشاه می‌رسد او به حکام لاهور، مولتان و تته دستور می‌دهد که این اراضی به عنوان ضمیمه امپراطوری ایران محسوب شوند، چنین فرمانی در بیست و سومین سال سلطنت محمدشاه (۱۷۴۰ م / ۱۱۵۰ ه) صادر شده و آندرام مخلص آن را ثبت کرده است.

چهارم: معاهده شالیمار متضمن دستوری برای کارگزاران مغولی مبنی بر قبول بلاشرط توافقنامه و عدم مداخله و مزاحمت در اداره اراضی ایالات سند که به ایران واگذار شده بود می‌شد. کارگزاران مغول به هیچ بهانه‌ای در این نواحی که تماماً به دست مأموران ایرانی سپرده شده، نباید مداخله کنند. اما همین کارگزاران مغول موظف شده بودند که برای جمع آوری مالیات این نواحی کمال مساعدت را نسبت به ایرانیان مرعی دارند. (همان: ۲۳۱)

مکاتبات و روابط نادر با محمدشاه بعد از بازگشت به ایران

۴

ظاهراً بازگشت سپاه ایران از هند پایان کار نادر با هندیان و "مغول اعظم" نبود، او به بهانه فرار عده‌ای از سربازان ایرانی از اردو، دو پانصد باشی (مقام نظامی) به دربار هند فرستاد تا با کمک هندیان، فراریان را دستگیر کنند. اگرچه بسیاری از سربازان فراری دستگیر و با غل و زنجیر به ایران برگردانده شدند، اما منظور واقعی نادر از فرستادن دو پانصد باشی، درخواست مبلغی در حدود ۲/۵۰۰/۰۰۰ ریال از محمدشاه بود. امپراطور فقر زده ناچار مبلغی از بانکداران هند و دیگران قرض نمود و به همراه آن گزارش کاملی

۱. پرگنه (Pargana): ایالت، ناحیه، بلوک، استان یا قسمتی از یک کشور. (فرهنگ عمید، ۱۳۶۲: ۲۶۴)

از تنگدستی امپراطوری هند فرستاد و [شجاعانه] اظهار داشت که امید است بعد از این نادرشاه از هرگونه تقاضای پول از هند خودداری کند. (همان: ۲۳۶)

با این حال محمدشاه پیوسته با نادر مکاتبه می‌کرد و بین آنان چند هیأت سیاسی کوچک نیز ردوبدل شد، لیکن از هیچ طرف هیأت عمده‌ای فرستاده نشد. نصرالله خان پسر دوم نادر که با خانواده سلطنتی وصلت کرده بود و نیز تیمورخان که حاصل این ازدواج بود به محمدشاه نامه‌هایی می‌نوشتند و حتی وزرای محمدشاه نامه‌ها و هدایایی برای نادر می‌فرستادند. ظاهراً این نامه‌ها (چون متن اصلی هیچ یک در دست نیست) بیشتر احوال پرسی و اظهار مودت و... بوده و امر سیاسی مهمی در آنها ذکر نشده بود، چرا که گزارش‌ها فقط از ارسال میوه‌جات و خربزه تازه و... در جریان این نامه رسانی‌ها به دو طرف حکایت می‌کنند و بس. (همان، ۲۳۳)

نادر پس از پیروزی بر حاکم خیوه، سفیری به نام "مظفرعلی خان بیات نیشابوری" را با هدایایی از غنایم ترکستان به همراه ۳۰۰ کنیز "قلماق" پیش محمدشاه فرستاد. با ورود هیأت سفرا و رسیدن خبر پیروزی نادر، محمدشاه دستور داد برای مدت هفت شبانه روز طبل بزنند و این پیروزی را جشن بگیرند. اخبار این پیروزی توسط رقم‌های (فرمان‌های مکتوب شاهی) امپراطوری به مناطق مختلف هند رسید و "مظفرعلی" پس از یک اقامت شش ماهه در دهلی با هدایای فراوان به ایران بازگشت.

دراواخر عمر نادر، دو سفیر به نام‌های "محمودعلی بیگ" و "محمودکریم بیگ" به دربار محمدشاه فرستاده شدند. آنها نامه‌ای سرشار از اظهارات دوستانه به همراه داشتند، و در اظهارات شفاهی خود در مورد نتایج جنگ های نادرشاه در توران، داغستان، روم، نگهداری سپاهی بزرگ و بخشش مالیات سه ساله تمام ایالات ایران، گزارش‌هایی داده و سپس به محمدشاه اظهار داشتند که: خزانه شاه خالی است و اگر او (محمدشاه) بتواند پنج تا شش میلیون روپیه به عنوان کمک بفرستد، این عمل یک اقدام بزرگ دوستانه و برادرانه تلقی خواهد شد. اما محمدشاه این بار با لحنی بسیار محتاطانه و محترمانه گفت که:

"هر چیزی که در نامه قید شده باشد درست و صحیح است و هرگز پیغام‌های شفاهی قابل اعتماد نیستند. به هر حال من به واسطه ضعف حکومت و بدرفتاری و کردار

شریرانه حکام و زمینداران نتوانسته‌ام از هیچ یک از ایالات خود مالیات جمع کنم و خرج من از درآمد بیشتر است. موضوع پول در نامه شما قید نشده و شایسته است به پیغام شفاهی، پاسخ شفاهی داده شود." (همان، ۲۳۵)

اگرچه تا وصول خبر مرگ نادر، اشراف، وزرا، امپراطور و حتی تهیدستان هندی از این پاسخ محمدشاه در یک نگرانی فکری به سر می‌بردند. (همان)

پیامدهای حمله نادر به هندوستان

اولین پیامد این حمله، آشکار شدن اوج استیصال و ضعف دولت هند بود. این حمله تصور این که حکمرانان مغول نفوذ و قدرتی دارند را برای همیشه از بین برد، چرا که آنان به واقع به صورت شبی بودند که حکومت را به دست داشتند و همچون عروسک‌هایی بودند در دست کسانی که قدرتی داشتند. (نهر، ۱۳۶۱: ۴۵۲)

در واقع عظمتی که دربار هند و تصویری که از قدرت و شوکت آن در اذهان وجود داشت، همانند عظمت و شکوهی بود که دربار صفوی به دوران شاه سلطان حسین داشت. همانگونه که تا سالیانی طولانی، خاطره و آوازه شاه عباس کبیر، سلامت و امنیت شاهان صفوی و قلمرو آنان را تأمین می‌کرد، آوازه قدرت و درایت اکبر شاه گورکانی هم دوام حکومت سلاطین بعدی این دودمان را تا مدت‌ها در دست عده‌ای بیکاره، زن صفت و شهوتران که به امور جنگی هیچ شناختی نداشتند حفظ کرده بود. (همان، ۴۵۱)

محمدشاه پس از بازگشت نادر به ایران یکبار دیگر امپراطور و سلطان هندوستان شده بود، اما قلمرو امپراطوریش کوچکتر شده بود، بسیاری از سرفرماندهان و هزاران تن از سربازان و رعایایش کشته شده بودند، میزان زیادی از جواهرات و ثروتش از دست رفته بود و خزانه‌اش نیز تهی گشته بود. از همه اینها مهمتر حیثیت وی بود که به علت کاهلی و بزدلی خودش به شدت آسیب دیده بود. (لکهارت، ۱۳۷۷: ۴۳۲)

دومین پیامدی که از این حمله می‌توان ذکر کرد، غارت و تاراجی بود که از سرزمین هند صورت گرفت و فهرست کامل آن در کتاب‌های مربوطه آمده است. مبالغ‌گرافی که به عنوان هدیه، مالیات و غارت به دست آمد و شرحش رفت و خصوصاً الماس‌های گران

بهای "دریای نور" و "کوه نور" و تخت معروف "طاووس" که به واقع خود گنجی بوده غیر قابل قیمت گذاری. (این تخت که مخصوص جلوس پادشاهان هند بود و هر شاهی در دوره سلطنت خود گوه‌هایی ناب بر آن می افزود، توسط نادر از آن سرزمین خارج شد.) به قول "آوری" نادر، محمدشاه را دوباره بر تخت کشور فقیر شده خود نشانید.

"...الحاصل در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند، حاصل بحر و کان و ظروف زرین و سیمین و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بقلم آمد که محاسبان اوهام و دفتر نویسندگان افهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند... از جمله تخت طاووسی که... در ایام سلاطین سابقه هندوستان دو کرور جواهر که باصطلاح اهل هندوستان هر کروری صد لک و هر لک عبارت از صد هزار روپیه است ترصیع آن شده بود..." (استرآبادی، ۱۳۷۱: ۳۳۲)

سومین نتیجه این هجوم، لگدکوب شدن غرور ملی هندیان زیر چکمه قزلباشان ایرانی و در هم شکستن اعتمادی بود که به دولت و ارتش پرشمار خود داشتند. در سایه بی‌کفایتی، اختلاف و ترس حکام، آنها به این نتیجه رسیده بودند که به کارگیری شجاعت در مقابل ارتشی اشغالگر به فاجعه‌ای همچون قتل عام شاه جهان آباد ختم خواهد شد. ترس از نادر و اشغالگران ایرانی تا بدان حد در دل هندیان افتاده بود که بسیاری از آنان نادر را "بلای آسمانی" می‌نامیدند. در هیچ دوره‌ای چنین وحشت، نگرانی و ترسی وجود نداشت، به گونه‌ای که در آن زمان مثلی وجود داشت که اگر هندوی هراسانی را می‌دیدند از او می‌پرسیدند: "چرا ترسیده‌ای؟ مگر نادر به دنبال توست؟" (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۴۴). پس از این حمله و ضعف و زبونی بی‌حدی که شاه و دربار گورکانی در برابر نادر از خود نشان دادند، باعث شد که انگلیسی‌ها جرأت پیدا کنند و به اندک زمانی فرمانرویان جدید هند شوند. نهر در این خصوص می‌گوید:

"سپس انگلیسی‌ها آمدند و تمام درها و راه‌هایی که ما را به همسایگانمان مربوط می‌ساخت بستند و راه‌های تازه‌ای گشودند که از میان دریاها می‌گذشت و ما را به اروپا و انگلستان نزدیک‌تر می‌ساخت [تا به همسایگان باستانی]. راه‌های ارتباطی زمینی میان هند و سایر نواحی آسیا یعنی ایران، آسیای میانه و چین مسدود و متروک شد و این

جدایی هند از همسایگان یکی از ناگوارترین و نمایان‌ترین عواقب تسلط بریتانیا بر هند بود". (نهر، ۱۳۶۱: ۲۵۱)

پس از آن بود که بریتانیای کبیر برای حفظ این مستعمره زرخیز، سیاست‌هایی را در پیش گرفت که به مدت دو قرن این کشور و همسایه غربی‌اش ایران را به شدت تحت تأثیر قرار داد و به تبع آن جغرافیای سیاسی منطقه هم برای همیشه تغییر یافت. چهارمین نتیجه را باید زمینه‌سازی برای جدایی قطعی و همیشگی افغانستان به عنوان یک کشور مستقل دانست، که البته پس از قتل نادر و با وقوع دسائس و حوادثی انجام گرفت. ذکر این نکته لازم است که افغانستان امروزی ترکیبی از سرزمین‌های باستانی ایران (قندهار و هرات) و متصرفات پادشاهان قدیم هند (کابل و...) است.

پنجمین پیامد این حمله، علاوه بر غارت و تاراج هند هنگام حمله، مبالغ‌گرافی بود که سالیانه به عنوان مالیات از هند و سرحدات آن حاصل ایران می‌شد.

"میزان مخارج سالانه سپاه دویست هزار نفری ایران را حدود بیست میلیون قران (پنج میلیون لیره) تخمین زده‌اند... حال آنکه فقط دوازده میلیون و پانصد هزار قران آن از هند و سرحدات آن کشور دریافت می‌شده است" (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۹۶)

ششمین پیامد، ظاهراً نادر در مدت حضور در هند به فرهنگ و تمدن هنری هندی علاقمندی‌هایی یافته بود. از این رو بسیاری از صنعتکاران هندی را به قندهار فرستاد که آن شهر را نمونه دهلی گردانند و عند الاقتضاء در مناطق دیگر فلات به کار پردازند.

"نادرشاه بیش از ۵۰ نفر از نویسندگان و دانشمندان دیوانی و پزشکان هندی را با خود به ایران آورد. هدفش گسترش آموزش و اطلاعات و هنرها و کارهای دقیق علمی و فنی هندوستان به ایران بود. چون این عده خود را مانند اسرا می‌دیدند، می‌کوشیدند تا وسیله آزادی خود را به دست آورند. بدین جهت پاره‌ای فرار کردند و موجب شدند که بقیه در فشار قرار گیرند، خودکشی کرده یا مسلمان شوند." (اوتر، ۱۳۶۳: ۲۰۷)

هفتمین نتیجه این حمله ضربه‌ای بود که اقتصاد پررونق و ثروت ساز هند از آن به خود دید.

"طلیعه انحطاط اقتصادی شهرهای هند پس از وفات اورنگ زیب شروع شد بود، اما غارت و حرقی که شهر دهلی در سال ۱۱۵۱ قمری بدست سپاهیان نادر دچارش شد،

اقتصاد عظیم هند را بکلی از پای در آورد و فعالیت آنها را خاموش کرد." (هدایتی، ۱۳۳۴: ۳۳۰)

نتیجه‌گیری

روابط میان ایران و هند به دوران ما قبل تاریخ و حتی قبل از ورود مهاجران آریایی به ایران باز می‌گردد. اوج روابط تجاری-سیاسی و فرهنگی میان دو ملت و دولت به عصر صفویان در ایران و مغولان (گورکانیان) در هند می‌رسد. رفتار احترام آمیز شاه اسماعیل صفوی با "بابرشاه" و بعدها کمک شاه طهماسب صفوی به همایون برای کسب دوباره تاج و تخت هند، ضمانت‌گر تداوم این گرمی در روابط میان دو دربار بود. اما در زمان "اورنگ زیب" و با اقدامات خصمانه او از جمله تلاش برای شوراندن افغانان علیه دولت صفوی، به عمر روابط دوستانه میان دو دولت خاتمه داده شد.

ظهور نادر و لشکرکشی‌های بی پایان او ایران پس از عصر صفوی را که دچار نابسامانی‌های بی‌حدی شده بود دوباره یکپارچه ساخت، این زمان مصادف با اوج دوران فساد و ضعف دربار مغولان هند بود. هجوم و غارت‌های مداوم یاغیان افغان در مناطق مرزی و بی‌تفاوتی سلاطین هند به این امر، در نهایت باعث هجوم سپاه نادر به این سرزمین شد. به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از علل گوناگون از جمله تأمین امنیت مرزهای شرقی، زهر چشم گرفتن از یاغیان و دولت‌های همسایه درباره شدت برخورد با اقدامات خصمانه، کسب منابع اقتصادی برای تأمین هزینه جنگ‌های آینده و رساندن مرزها به سرحدات باستانی باعث شده‌اند که در نهایت نادر تصمیم به جنگ با مغولان گورکانی بگیرد.

به هر صورت نادر با دیپلماسی فعال و کم نظیر خود، چنان رفتار سیاسی از خود نشان داد که هیچ پژوهشگر منصفی حمله او به هند را یک اقدام تجاوزگرانه و غیرمشروع ندانسته است. اما کشتار، غارت و خرابی‌هایی که نادر در هند انجام داد، علاوه بر فقری که برایشان در پی داشت، هیبت و شکوه امپراطوری "مغولان هند" را در برابر تمام دوستان و دشمنان کوچک و بزرگشان فرو ریخت. این امر باعث شد که استعمارگران

اروپایی طمع در سرنگون کردن حکومت هند و تصرف سراسر شبه قاره نمایند و چنان نیز کردند.

حمله نادر به هند اثراتی مهمی در سرنوشت ایران نیز گذاشت، چرا که انگلستانی که این مستعمره پرارزش (هند) را همواره در معرض خطر از جانب مرزهای غربی می‌دید و ضرب شصت ایرانیان را هم در زمان نادر مشاهده کرده بود، برای محافظت از هندوستان در برابر خطرات آتی، برای مدت‌هایی طولانی سیاست تضعیف بیش از پیش دولت‌های ایرانی و پاره پاره کردن آن تا سر حد نابودی را در پیش گرفت.

منابع و مآخذ

- آوری، پیتز (۱۳۸۷). **مجموعه تاریخ ایران کمبریج دوره افشاریه و زندیه**، چ ۲، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات جامی.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۷۱). **جهانگشای نادری**، به اهتمام سیدعبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر ایران.
- _____ (۱۳۲۴). **دره نادری**، ویراسته و کوتاه شده نقوی پاکباز، تهران، پرچم.
- _____ (۱۳۶۶). **دره نادره**، چ ۲، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴). **تاریخ ایران پس از اسلام**، تهران، نگارستان کتاب.
- اوتر، ژان (۱۳۶۳). **سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه**، چ ۱، تهران، جاویدان.
- پرتو، افشین (۱۳۸۸). «پیمان پاریس؛ داستان غم‌انگیز جدایی هرات از ایران»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، ش ۲۶۶-۲۶۵، مهر و آبان.
- تجلی‌بخش، سروش (۱۳۴۶). **نادرشاه**، تهران، انتشارات ابن سینا.
- حدیث نادرشاهی** (۲۵۳۶). تصحیح و تحشیه رضا شعبانی، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران.

- رویمر، ه.ر و دیگران (۱۳۸۰). تاریخ ایران کمبریج دوره صفویه، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.
- ریاض الاسلام (۱۳۷۳). تاریخ روابط خارجی ایران و هند (دوره صفوی و افشار)، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۷). «نادرشاه در سند»، ترجمه محمدعلی طرفداری، بررسی‌های نوین تاریخی، ش ۵۴، پاییز و زمستان.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۸). تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- سردادور، ابوتراب (۱۳۵۴). تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار، تهران، انتشارات ستاد بزرگ ارتشتاران.
- سیوری، راجر (۱۳۸۶). ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- شعبانی، رضا (۱۳۵۹). تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- _____ (۱۳۷۸). تاریخ مختصر ایران در دوره افشار و زند، تهران، انتشارات سخن.
- _____ (۱۳۸۷). تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره‌های افشار و زند، چ ۸، تهران، انتشارات سمت.
- فرهنگ فارسی عمید (۱۳۶۲). ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
- کشیشان ژروئیت (۱۳۷۰). نامه‌های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، اندیشه جوان.
- لارودی، نورالله (۱۳۸۸). نادر پسر شمشیر، چ ۲، تهران، نشر کتاب پارسه.
- لکه‌هارت، لارنس (۱۳۷۷). نادر شاه آخرین کشورگشای آسیا، چ ۱، ترجمه اسماعیل افشار نادری، تهران، انتشارات دستان.

- لمبتون، ک.س (۱۳۴۵). **مالک و زارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- مالکم، سرجان (۱۳۸۲). **تاریخ ایران**، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، دنیای کتاب.
- مروی، محمد کاظم (۱۳۷۴). **عالم آرای نادری**، ج ۲، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی.
- معین، محمد (۱۳۸۸). **فرهنگ فارسی**، ج ۲۵، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- میمندی‌نژاد، محمدحسین (بی تا). **زندگی پر ماجرای نادر شاه افشار**، تهران، انتشارات جاویدان.
- مینورسکی، ولادیمیر فدروویچ (۲۵۳۶). **تاریخچه نادرشاه**، ج ۲، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۶). **نادرشاه افشار**، تهران، نشر علم.
- نهر، جواهر لعل (۱۳۶۱). **کشف هند**، ترجمه محمود تفضلی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- هدایتی، هادی (۱۳۳۴). **تاریخ زندیه**، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۸). **تاریخ روابط خارجی ایران**، ج ۱۴، تهران، امیرکبیر.
- هنوی، جونس (۱۳۴۶). **زندگی نادرشاه**، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.